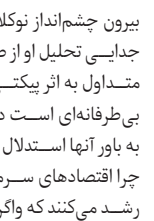


سرمایه‌پیکتی در بوته نقد

● توماس پیکتی برای علاقه‌مندان به مباحث اقتصاد سیاسی و تاریخ اقتصاد نامی آشناست. از زمان انتشار کتاب «سرمایه در سده بیست‌ویکم» در سال ۲۰۱۳ بحث‌های زیادی درباره آن از سوی اقتصاددانان چپ و راست مطرح شد و از مجلات تخصصی گرفته تا روزنامه‌ها و مجلات غیرتخصصی و شبکه‌های تلویزیونی در سراسر جهان به معرفی و بررسی آن پرداختند. موضوع اصلی کتاب درباره نحوه رسیدن به بیشترین میزان نابرابری از ابتدای قرن بیستم تاکنون است. کتاب پیکتی نیز مانند هر کتابی موافقان و مخالفان بسیاری داشت. در ایران نیز تقریباً هم‌زمان با ترجمه کتاب حاضر، کتاب دیگری در معرفی و نقد و بررسی آن منتشر شد. کتاب «توماس پیکتی و هزارتوی سرمایه‌داری» شامل چکیده‌ای کاربردی است از کتاب «سرمایه در سده بیست‌ویکم» در کنار چند مقاله از منتقدان سرشناس پیکتی مانند دیوید هاروی، جان بلامی، فاستر و مایکل پیئس، پربات پاتنایک، ریچارد ولف، الکس کالینیکوس. مع‌الوصف، اکثر منتقدان پیکتی نقطه قوت کار او را در ارائه اسناد و داده‌های آمارهایی می‌دانند که با دقت فراوان و کار جمعی در اثبات نظریه افزایش نابرابری‌ها ارائه کرده است. مقالات این کتاب را خسرو کلاترزی، مجید امینی، احمد سیف و بابک جاشوید ترجمه کرده‌اند. دیوید هاروی بر این باور است که توضیح پیکتی درباره دلایل پدیدآمدن نابرابری با تمایلات گروه‌سالارانه ناسازاست. او معتقد است پیشنهادهای پیکتی برای حل نابرابری اگر نگویم پندارافانه، دست‌کم ساده‌اندیشانه است و تردیدی نیست که او الگویی واقعی و کارآمد برای سرمایه در سده بیست‌ویکم ایجاد نکرده است. ازاین‌رو هاروی نتیجه دارد برای این کار ما هنوز به مارکس یا هم‌ترازی امروزی برای او نیاز داریم. بی‌جهت نیست که خود پیکتی می‌گوید کتاب سرمایه مارکس را کاملاً نخوانده است؛ حتی کتاب با پانوشش طعنه‌آمیز عجیبی در حمله به سه فیلسوف فرانسوی، سارتر و آلتوسر و بدیو که بیشترین ارتباط را با مارکسیسم داشته‌اند، تمام می‌شود. هر چند بسیاری بر این باورند که ممکن است چنین اظهارنظری صرفاً سیاسی بوده و نشانه اجتناب پیکتی از تلقی‌شدن به‌عنوان یک مارکسیست باشد؛ ولی فاستر و پیئس معتقدند آنچه برای بسیاری از خوانندگان پیکتی جذاب بود، نه جزئیات دقیق تحلیل او؛ بلکه نتیجه‌گیری‌های کلی‌اش بود که به شکلی دراماتیک در همان آغاز کتاب برجسته شده بود. پیکتی در آنجا آشکارا می‌گوید که پاره‌ای از مفروضات اقتصاد متعارف را روبرو به چالش کشیده است؛ آن‌هم چالشی از درون و نه از

توماس پیکتی

هزارتوی سرمایه‌داری
هاروی، فاستر و دیگران
ترجمه: کلاترزی و دیگران
ناشر: کلغ
چاپ اول: ۱۳۹۳



بیرون چشم‌انداز نوکلاسیک. در نظر فاستر و پیئس جدایی تحلیل او از طرح ایدئولوژیکی اصلی اقتصاد متداول به اثر پیکتی این حس را دارد که بررسی بی‌طرفانه‌ای است در جست‌وجوی حقیقت؛ ولی به باور آنها استدلال پیکتی نمی‌تواند توضیح دهد چرا اقتصادهای سرمایه‌داری معمولاً آن‌قدر آهسته رشد می‌کنند که با واگرایی موجود میان ثروت و درآمد و میان سرمایه و کار ایجاد می‌شود. ازاین‌رو با اینکه تحلیل پیکتی رشد کند یا رکود ممتد نسبی را امری خاص این نظام می‌داند، نه آن را توضیح می‌دهد و نه مستقیماً به آن توجه دارد. باین‌همه فاستر و پیئس کتاب پیکتی را با وجود کمبودهای فراوانی که از نقطه نظر مواجهه با مناسبات کنونی قدرت‌دار دارد، حاوی پیام‌هایی مثبت برای مبارزه اجتماعی در دوران ما می‌دانند و نادیده‌گرفتن این کتاب را اشتباهی بزرگ. از سوی دیگر در نظر کالینیکوس، پیکتی با بازگشت به سنت کلاسیک آدام اسمیت و دیوید ریکاردو در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم اقتصاد سیاسی را ریشه‌ای تاریخی و اخلاقی می‌بیند. باین‌حال نقطه قوت و نقطه ضعف اصلی کار او را تمرکز آن بر ثروت می‌داند. او معتقد است پیکتی در کار خود برخلاف پژوهش‌هایی درباره نابرابری که در نگاه اول به اختلاف درآمد‌ها توجه دارند، به‌درستی به توزیع ثروت و نحوه تغییرات آن علاقه‌مند است. ازاین‌رو معتقد است پیکتی استفاده درخشانی از داده‌های آماری مربوط به درآمد ثروت می‌کند؛ داده‌هایی که او به‌عنوان بخشی از یک گروه بین‌المللی پژوهشگران در گردآوری آن مشارکت داشته است؛ اما در نظر کالینیکوس مشکل از اینجا آغاز می‌شود که برای پیکتی، همه اشکال ثروت می‌تواند سرمایه باشد، از یک قطعه زمین و یک دستگاه تولیدی گرفته تا یک آپارتمان و یک ورقه قرضه. آن‌گونه که منتقدان یادآور شده‌اند، این اساسا همان تعریفی از سرمایه است که در جریان اصلی علم اقتصاد با آن روبه‌رو هستیم. راحل سیاسی پیکتی در برابر روند مهارنشدنی به سوی نابرابری مالیات بر ثروت است؛ اما کالینیکوس بر این باور است که پیکتی نکته آشناتر و ناانیده می‌گیرد: «وقتی که موازنه به نفع سرمایه به هم خورد، به‌ویژه با یورش نولیبرالیسم در دهه ۱۹۸۰، نظام مالیاتی به منظور حمایت از ثروتمندان بازاریابی شد. پیکتی دراین‌باره که سرمایه‌داری چه نیروی محرک بی‌امانی در ایجاد نابرابری است، به ما درکی عمیق‌تر ارزانی داشته. او برخلاف نیتش، نه اصلاً؛ بلکه انقلاب را تقویت کرده است.»

مقدمه مترجم: توماس پیکتی می‌گوید نابرابری اقتصادی طبیعی نیست بلکه ناشی از ایدئولوژی‌های سیاسی است. در نظر او راه‌حل نابرابری فقط یک چیز است: سرنگونی سرمایه‌داری و مصادره مایملک مازاد. پیکتی، اقتصاددان فرانسوی و استاد مدرسه اقتصاد پاریس، سال ۲۰۱۳ با کتاب «سرمایه در سده بیست‌ویکم» موجی نو در مطالعات تاریخی- اقتصادی نابرابری به راه انداخت. کتابش به ۴۰ زبان ترجمه شد و بیش از دوونیم میلیون نسخه فروخت. نسخه انگلیسی این کتاب ۹۰۰صفحه‌ای در عرض چند هفته جایگاه نخست را در فهرست پرفروش‌ترین‌های نیویورک‌تایمز از آن خود کرد و پرفروش‌ترین کتاب تاریخ انتشارات دانشگاه هاروارد شد. پیکتی با پیمایش ۳۰۰ سال تاریخ اروپا و آمریکا ثابت کرد نابرابری نه یک انحراف از تاریخ سرمایه‌داری که ویژگی پیشرفت طبیعی آن است. او به تازگی کتابی جدید منتشر کرده با عنوان «سرمایه و ایدئولوژی». در کتاب حاضر با ترکیب اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی اقتصادی، در ۱۲۰۰ صفحه، به مسئله ایدئولوژی، یعنی گزاره‌های توجیه‌گر نابرابری، می‌پردازد. پیکتی در اثر جدید خود از دامنه آمار و ارقام فراتر می‌رود و به نقد بنیان‌های ایدئولوژیک نظام‌هایی می‌پردازد که مبنایشان بر تولید و حفظ نابرابری است. او این تحلیل را در پهنایی گسترده‌تر از زمان و مکان نسبت به کتاب نخست خود، با نگاهی به مسائل سیاسی امروز جهان، پیش می‌برد. «سرمایه و ایدئولوژی» برخلاف «سرمایه در سده بیست‌ویکم» منحصراً بر غرب تمرکز ندارد و تاریخ اقتصادی جهان را، از عصر برده‌داری تا جوامع سرمایه‌ی‌داری امروز، نظام‌های کمونیستی و ممالک مستعمراتی، در نظریه خود دخیل می‌کند. این کارزار نظری مبتنی بر حجم بی‌سابقه‌ای از داده‌های اقتصادی و منابع تاریخی است که از سراسر جهان گرد آمده و رویکرد تطبیقی کتاب پیکتی را جان بخشیده است. تحلیل آسیب‌شناختی او محدود به تاریخ نابرابری نیست و در فصلی مجزا به این مسئله می‌پردازد که چگونه احزاب چپ‌گرا و سوسیال‌دموکرات به تدریج از ریشه‌های خود و نمایندگی برای طبقات محروم‌تر فاصله گرفتند و به احزاب طبقات برخوردار و طبقه متوسط تبدیل شدند. همچنین او به ویران‌سازی بنیان‌های ایدئولوژیک سرمایه‌داری بسنده نمی‌کند و نظریه جایگزین خود را برای ویرانه سرمایه ارئه می‌دهد: سوسیالیسم مشارکتی. او خط مشی منحصربه‌فردی برای تقدس‌زدایی از مالکیت شخصی و اجتماعی‌سازی با موفق‌سازی مایملک مازاد ثروتمندان پیشنهاد می‌دهد. در اتوبیای سوسیالیستی او آنها که ۱۰۰ هزار یا ۲۰۰ هزار یورو مایملک دارند، مالیات بسیار پایینی، در حد ۱ درصد، پرداخت خواهند کرد ولی با افزایش ثروت، نرخ مالیات هم به طور تصاعدی افزایش می‌یابد. بنابراین آنها که دو میلیارد یورو ثروت دارند، باید معادل ۹۰ درصد آن را مالیات بدهند. بدین‌ترتیب نسل میلیاردرها منقرض خواهد شد. ارث و میراث از انحصار مالکیت خارج خواهد شد و چتر اجتماعی‌سازی بر سر آن خواهد نشست. در شرکت‌ها هیچ سهام‌دار حق رأی بیشتر از ۱۰ درصد نخواهد داشت، حتی اگر سهامش بیش از این باشد. در عوض، نمی‌ا صندوق‌های هیئت مدیره باید به کارمندان و کارگران اختصاص یابند. آنچه در ادامه می‌خوانید چکیده‌ای از مقدمه کتاب «سرمایه و ایدئولوژی» است که پیکتی در بخش فرانسوی و پایت شخصی خود منتشر کرده است.

هر جامعه انسانی مجبور است نابرابری‌های خود

اندیشه

چگونه از شر میلیاردرها خلاص شویم؟

هر جامعه‌ای برای توجیه نابرابری‌هایش ایدئولوژی خاص خود را می‌سازد

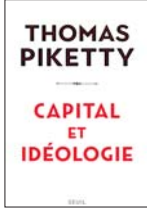
توماس پیکتی . ترجمه: کمال‌الدین دعایی



را توجیه کند و برای آن دلایلی بتراشد، وگرنه تمام بنیان سیاسی و اقتصادی‌اش در معرض فروپاشی قرار می‌گیرد. بدین‌ترتیب، هر دوره و زمانه‌ای مجموعه‌ای از گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌های متناقض می‌زاید که هدفش در وهله اول مشروعیت‌بخشی به نابرابری است. آن‌گونه که هست یا آن‌گونه که باید باشد و دیگری ترسیم قواعد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی‌که سازمان‌دهی این مجموعه گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌ها را ممکن می‌سازد. از دل این رویارویی، که هم‌زمان هم خصلت اندیشه‌ای دارد و هم خصلت نهادی و سیاسی، معمولاً یک یا چند روایت مسلط با پیروزی از میدان یا بیرون می‌گذارند و همین روایت‌ها مبنای رژیم‌های نابرابری‌طلب موجود را تشکیل می‌دهند.

در جوامع معاصر، این مینا به ویژه برساخته از روایت مالکیت‌محوری، کارآفرینی و شایسته‌سالاری است: نابرابری مدرن عادلانه است چون از فرایندی با انتخاب‌های آزادانه ناشی شده است و در این فرایند همگی فرصت‌هایی یکسان برای دسترسی به بازار و مایملک دارند، ثروتمندترین‌ها کسانی‌اند که بیشترین پشتکار، بیشترین شایستگی و بیشترین سوده‌مندی را دارند و تمام افراد خودبه‌خود از مال‌اندوزی آنها بهره‌مند می‌شوند.

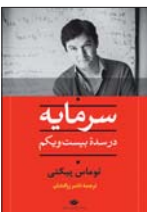
این روایت، ما را در موضعی کاملاً متضاد با نابرابری در جوامع باستانی قرار می‌دهد که مبنایشان بر نابرابری‌های مقرر در قانون بود و خصلتی انعطاف‌ناپذیر، من‌درآوردی و اغلب استبدادی داشت. مشکل این است که این کلان‌روایت مالک‌سالار و شایسته‌سالار که اولین لحظه درخشش خود را در قرن نوزدهم پس از فروپاشی جوامع مبتنی بر سلسله‌مراتب کهن تجربه کرد و در اواخر قرن بیستم با فروپاشی کمونیسم شوروی و پیروزی آپرسرمایه‌داری تن به یک صورت‌بندی دوباره و بنیادین سیرود و تمرکزهای جهانی یافت، اکنون هر روز شکننده‌تر از روز پیش به نظر می‌رسد. این روایت به تناقض‌هایی منجر می‌شود که در اروپا و در ایالات متحده، در هند و در برزیل، در چین و در آفریقای جنوبی، در ونزوئلا و در خاورمیانه، قطعاً شکل و شمایل متفاوت دارد. باین‌حال مسیرهای متفاوتی که از جوامع طی کرده‌اند و تفاوت‌شان هم از تاریخ خاص و تا حدی مرتبط با یکدیگر



مارپیچ نابرابری

و ساختار نابرابری ر ثروت و درآمد و چگونگی تحول آن را از قرن هجدهم تاکنون بررسی می‌کند و با انبوهی از یافته‌ها و اطلاعات، آمارها و مدارک، مستندترین و مفصل‌ترین تصویر را از اقتصاد امروز جهان از دیدگاه توجه ویژه به نابرابری و ساختار و سیر تحول آن به دست می‌دهد و آنگاه در چهار فصل باقی‌مانده کتاب، بر مبنای بررسی‌هایی که در ۱۲ فصل پیشین به عمل آورده، راه‌حل خود را که برقراری یک مالیات بر درآمد جهانی و تصاعدی است، ارائه می‌کند. پیکتی نشان می‌دهد اگر «نرخ بازگشت سرمایه» از «نرخ رشد اقتصادی» بیشتر باشد، آنگاه در درازمدت نابرابری افزایش خواهد یافت. او همچنین معتقد است با

استناد به داده‌های موجود که بیش از سه قرن تاریخ سرمایه‌داری را دربر می‌گیرد، دلیل دلیج و شاهد تجربی وجود ندارد تا باور کنیم شکاف بین نرخ رشد اقتصادی و نرخ بازگشت سرمایه کم خواهد شد. در نتیجه نه‌فقط دلیلی وجود ندارد که باور کنیم نابرابری عظیم درآمدی بین یک درصد بسیار ثروتمند و ۹۹ درصد بقیه جامعه از بین خواهد رفت، بلکه به ناچار باید بپذیریم که نابرابری درآمدی در ادامه سیر تاریخی خود گسترش خواهد یافت. برخلاف ادعای طرفداران نظریه بازار آزاد، اگر سرمایه‌داری به حال خود رها شود و دولت با نهاد غیربازاری دیگری در تنظیم آن دخالت نکند، نیرویی تاثیرگذار و ساختاری وجود نخواهد داشت که کمک کند تا ثروت خلق‌شده از بالایا پایین سرریز شود و بالطبع از شدت نابرابری درآمدی کاسته



سرمایه‌درسده بیست‌ویکم

توماس پیکتی

ترجمه: ناصر زر افشان

ناشر: مؤسسه

انتشارات نگاه

چاپ اول: ۱۳۹۶

شاهدش بودیم و همان‌طور که اکنون دوباره در آغاز قرن بیست‌ویکم در مناطق مختلف دنیا شاهدش هستیم.

با جنبشی که جنگ جهانی اول به راه انداخت، جهانی‌سازی شدیداً نابرابرانه تجاری و اقتصادی که در «عصر طلایی» (۱۸۸۰-۱۹۱۴) جریان داشت، نابود شد و سپس از نو تعریف شد. آن دوران فقط در مقایسه با فوران خشونت در سال‌های بعدی‌اش بود که «طلایی و زیبا» به نظر می‌آمد و در حقیقت عمدتاً برای صاحبان مایملک و خاصه برای مردان سفیدپوست ثروتمند طلایی بود. اگر نظام اقتصادی کنونی را از بیخ‌وبین دگرگون نکنیم و آن را به نظامی با نابرابری کمتر، عدالت بیشتر و دیرپایی بیشتر، هم بین کشورها و هم درون کشورها، تبدیل نکنیم، آن‌گاه چه بسا «پوولیسیم» بیگانه‌هراس و کامیابی‌های انتخاباتی احتمالی‌اش در آینده خیلی زود کلید نابودی جهانی‌سازی آپرسرمایه‌داری و دیجیتال در سال‌های ۱۹۹۰-۲۰۲۰ را بزند.

برای دفع این خطر، دانش و تاریخ- هنوز بهترین دارایی ماست. تمام جوامع انسانی چاره‌ای ندارند جز اینکه نابرابری‌های‌شان را توجیه کنند و در این توجیه‌گری‌ها همیشه سهمی از حقیقت و اغراق، تخیل و فرومایگی، آرمان‌گرایی و خودخواهی به چشم می‌خورد. ویژگی یک رژیم نابرابری‌گرا، آن‌چنان که در این پژوهش تعریف می‌کنیم، مجموعه‌ای از گفتمان‌ها و تدابیر نهادی است که هدفش توجیه و سازمان‌دهی نابرابری‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن جامعه است. هر رژیمی ضعف‌های خاص خود را دارد و فقط با بازتعریف پیوسته خود می‌تواند بر جا بماند که این بازتعریف‌ها اغلب به شیوه‌ای ستیزه‌گرانه و خش رخ می‌دهد؛ اما با تکیه بر تجربه و دانش مشترک بشری هم به بقای خود کمک می‌کند. موضوع این کتاب گذشته‌آیند و رژیم‌های نابرابری‌گرا است. با گردهم‌آوری مکتوبات تاریخی درباره جوامعی که بسی دور از یکدیگرند و اغلب اوقات از مقایسه با یکدیگر ج‌ای‌مانند یا به چنین مقایسه‌ای تن نمی‌دهند، امیدوارم در ایجاد فهمی بهتر از تحولات جاری، از چشم‌اندازی جهانی و فراملی، نقش ایفا کنم.

در اینجا تحلیل تاریخی نتیجه‌ای مهم پدیدار می‌شود: آنچه رشد اقتصادی و پیشرفت انسانی را ممکن ساخته و تفرقه دانش بوده است و نقش زیادی در پرورش جبرباوری و گرایش‌های هویت‌طلب فعلی ایفا کرده است. اگر سرخ تاریخ را با چشم‌اندازی چندرشته‌ای در دست بگیریم، می‌توانیم به روایتی متوازن‌تر دست یابیم و مرزهای یک سوسیالیسم مشارکتی جدید را برای قرن بیست‌ویکم ترسیم کنیم؛ به عبارت دیگر، افق برابرنگر جدیدی را با یک دورنمای جهانی تصور کنیم. ایدئولوژی جدیدی برای تحقق برابری، مالکیت اجتماعی، آموزش و تقسیم دانش و قدرت که نگاهی خوش‌بینانه‌تر به طبع انسانی دارد و از روایت‌های پیشین دقیق‌تر و قانع‌کننده‌تر است؛ چون تکیه‌ای بیشتر به درس‌های تاریخ جهانی دارد. بی‌شک این برعهده‌ها ممکن است بیشتر و بیشتر جای یک کلان‌روایت جایگزین و بهره‌گیری از آنها را برای تحول و پیشرفت بیشتر خود غنیمت بشمرند.

دوم در نتیجه شکست نازیسم و فاشیسم و قدرت‌گرفتن نیروهای مردمی و دموکراتیک در فضای عمومی اروپا و جهان موجب سقوط نسبت سرمایه به درآمد، عقب‌نشینی سرمایه‌داری و کاهش نابرابری‌های شدید پیش از جنگ جهانی اول و ترفیع نسبی طبقات میانی و پایینی شده بود. اما با سیاست‌های نولیبرالی که از دهه ۷۰ سده بیستم به بعد به اجرا درآمد و با جهانی‌سازی مالی، نابرابری‌ها دوباره با چنان سرعتی افزایش یافته که به رکوردهای تاریخی آن که به سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۴ مربوط می‌شود، رسیده است.

پیکتی از فصل هجدهم کتاب به بعد به تشریح راه‌حل خود می‌پردازد. او وضع یک مالیات تصاعدی جهانی بر درآمد و سرمایه را پیشنهاد می‌کند که عواید حاصل از آن باید صرف تقویت دولت اجتماعی (دولت رفاه) شود. او «سیاست آرمانی» برای دوری از یک مارپیچ بی‌انتهای نابرابری و به‌دست‌گرفتن دوباره مهار دینامیسم انباشت را وضع یک مالیات تصاعدی جهانی بر سرمایه می‌داند. همچنین معیار و مبنای سنجش و ارزیابی همه افزایش‌ها و مقرراتی هم که درحال‌حاضر در مورد آنها تصمیم گرفته می‌شود باید طبق چنین آرماتی باشد. او این روند را به تفصیل در چهار فصل پایانی کتاب توضیح می‌دهد. راه‌حلی که پیکتی پیشنهاد می‌کند، «بحالی اما سودهمند» تعویف می‌کند، ریشه‌ای نیست و در قالب مداخله‌ای مطرح می‌شود که باید از بیرون نظام اقتصادی و به وسیله اقتدار سیاسی اعمال شود که به نظر غیرعملی می‌آید. باین‌حال از نظر او راه‌حالی وجود دارد که دموکراسی می‌تواند با کمک آنها کنترل بر نظام سرمایه‌داری را دوباره به دست آورد و این اطمینان را حاصل‌کند که در همان حال که آزاد اقتصادی حفظ و از واکنش‌های حمایت‌گرانه و ملی پرهیز می‌شود، منفعت عمومی هم بر منافع خصوصی اولویت و تقدم داشته باشد. توصیه‌هایی که او در زمینه سیاست اتخاذی پیشنهاد می‌کند، بر درس‌هایی مبتنی است که از تجربه تاریخی استخراج شده‌اند.

مرد

روایتی از تاریخ جهان ومحیط زیست

● مسئله گرمایش زمین و تغییرات اقلیمی یکی از مهم‌ترین مسائل امروز ماست که جهان باید با آن برخورد کند. اما این تنها مشکل ما نیست. اگر به دنبال راه‌حل هستیم تا از شر بحران خلاص شویم، نخست باید فهمید که چطور به این نقطه رسیدیم. با این‌حال، فهم این موضوع که چگونه جهان به نقطه‌ای رسید که اقدامات انسانی در فرایندهای محیط زیست در سطح جهانی تأثیری می‌گذارد امری پیچیده به نظر می‌رسد، ولی لاینحل و رازآمیز نیست. مطالعه تاریخ می‌تواند کمک کند تا بفهمیم چگونه و چرا جهان ما، جهان مدرن حاضر، در این مسیر قرار گرفت. اکثر تحقیقاتی که در این زمینه صورت گرفته‌اند بر این پیش‌فرض استوار بوده‌اند که نحوه پیدایش جهان مدرن را می‌توان با مفهوم «برآمدن غرب» توضیح داد و بر این نکته تأکید می‌کردند که اروپا ویژگی‌های منحصربه‌فردی داشته که فقط به آن امکان می‌داده زودتر از دیگران مدرن شود، پس صلاحیت اخلاقی و توانایی آن را داشته که مدرن‌تر از در سایر نقاط جهان رواج دهد. از این‌رو، برای درک وضعیت کنونی جهان نهن‌تها باید دانست که چگونه ملت- دولت‌ها جهان نهن‌تها باید دانست که چگونه ملت- دولت‌ها و فرایند صنعتی‌سازی به جهان مدرن شکل دادند، بلکه باید روشن شود چگونه و چرا شیوه‌های اروپایی سازماندهی جهان در سراسر زمین مسلط شد. این امر را به شکل‌های گوناگون می‌توان توضیح داد. فهم این موضوع می‌تواند به ما کمک کند تا راه‌های ساختن جهانی بهتر، ایمن‌تر، پایدارتر و جایگاهی عادلانه‌تر برای همه مردم را بیابیم. کتاب‌های بسیاری در این زمینه نوشته شده از جمله کتاب «خاستگاه‌های جهان مدرن» اثر رابرت بی. مارکس، استاد تاریخ و مطالعات محیط زیست در کالج ویتبی در کالیفرنیا. ایده نویسنده در این کتاب برخلاف و در نقد جریان غالب است. مارکس با روایتی که درباره تاریخ جهان و محیط زیست از قرن پانزدهم تا قرن بیست‌ویکم ارائه می‌دهد می‌کوشد روایت اروپامحور از تاریخ جهان مدرن را زیر سؤال ببرد. نویسنده قصد دارد نشان دهد اروپاییان استثنایی نبودند و یکی از بهترین‌ها نکات تاریخ جهان تا اوایل قرن نوزدهم، همانندی گسترده آسیا و اروپا بود. این کتاب در شش فصل به همراه یک پیشگفتار و جمع‌بندی که به تغییرات، تداوم‌ها و شکل‌گیری آینده می‌پردازد، تدوین شده و پیدایش جهان مدرن را از منظری جهانی بررسی می‌کند. کتاب حاضر را نشر مرکز با ترجمه سعید مقدم منتشر کرده است. نویسنده در کتاب حاضر می‌کوشد روایتی جدید از تاریخ جهان مدرن به‌دست دهد، روایتی غیرواپامدار و مبتنی بر شرایط اقلیمی



تا بتواند جایگزینی برای ابرروایت موجود ارائه دهد که موضوع اصلی آن برآمدن غرب است. او نشان می‌دهد که در شکل‌گیری جهان مدرن هند و چین نقشی ویژه ایفا کردند و بدون درک تحولاتی که در آسیا رخ داد نمی‌توانیم بفهمیم چگونه جهان به شکل کنونی درآمد. نویسنده در روایت خود به مسئله زیست‌بوم‌شناسی نیز توجهی ویژه دارد. تاریخ جهان زیست، در معنای گسترده آن، به تعامل انسان با محیط زست می‌پردازد و مشکلات مربوط به محیط زیست ناشی از تولید صنعتی، مانند آلودگی هوا، آب و خاک را مطرح می‌کند. مارکس که تاریخ‌نگار محیط زیست است، میحث زیست‌بوم‌شناسی را بسیار مهم می‌داند و بر این باور است که اگر صد سال دیگر، یعنی در پایان قرن بیست‌ویکم تاریخ‌نگاران و ناظران به ماجراهای قرن بیستم بنگرند نه از اهمیت دو جنگ جهانی گسترده، نه از ظهور و سقوط فاشیسم و کمونیسم، نه از رشد انفجاری جمعیت انسان و نه از گستردگی جنبش زنان، از هیچ‌کدام شگفت‌زده نخواهند شد بلکه تغییر رابطه انسان با محیط زیست طبیعی کره زمین توجه‌شان را جلب خواهد کرد.

او در مقدمه کتاب به پیشینه بحث رایج «برآمدن غرب» در دوران رنسانس و سپس در میان آثار اقتصاددانان کلاسیک قرن نوزدهم می‌پردازد و در فصول بعدی کتاب می‌کوشد عناصر یک «روایت غیرواپامدار مبتنی بر محیط زیست» را ترسیم کند. به نظر او نخست باید به جای کشورها یا حتی مناطق خاص، مثلاً اروپا یا آسیای شرقی، کل جهان را واحد تحلیل قرار داد. برای مثال نشان می‌دهد با وجود اینکه انقلاب صنعتی در بریتانیا و آن هم فقط در بخشی از این کشور، آغاز شد دلیل آن آینده‌نگری، نوآوری یا سیاست انگلیسی نبود بلکه به سبب تحولاتی جهانی بود که شامل هند، چین و مستعمرات «جهان نو» می‌شد و از لحاظ تاریخی مشروط به نیروهای جهانی بود. این نوع نگرش به جای مرکزی واحد در جهان که از آن تکامل و پیشرفت به مناطق کمترتوسعه‌یافته گسترش می‌یابد، جهانی متشکل از چندین سامانه منطقه‌ای یا جهانی «چندکانونی» را معرفی می‌کند که هرکدام مرکز بر جمعیت و پیشرفته صنعتی خود را داشته‌اند و نیازهایشان را از مناطق پیرامونی خود تأمین می‌کرده‌اند. مارکس در کتاب حاضر نشان می‌دهد که اروپایی‌ها سسلطه بر دیگران را به سبب برتری فرهنگی به دست نیاوردند هرچند تلاش‌هایی صورت می‌گیرد که واران‌ان «متمدن» یونان باستان را در تقابل با «وحشیان» آسیا و آفریقا قرار دهد.